مقدمه خاطرات گلشائیان

گلشائیان، عباس قلی

از سالهای پیش درصدد بودم یاداشت‏های مختصری که از زندگی شخصی و اداری‏ خود در گذشته نوشته بودم،بتفضیل بصورت خاطرات منتشر سازم ولی بواسطه نداشتن‏ وسیله مادی موفق نشدم تا اینکه چند سال قبل دوست گرامی دکتر بهزادی مدیر مجله سپید و سیاه محبت فرمودند که یادداشت‏های مرا در مجله منتشر کنند و مقداری از آن انتشار یافت‏ متأسفانه بواسطه گرانی چاپ و کاغذ ایشان نتوانستند به انتشار مجله ادامه دهند در نتیجه‏ مقدار زیادی از یادداشت‏ها بطبع نرسید و دنباله آنها را هم نتوانستم تنظیم کنم.چون‏ ناگهان پیش‏آمدی برای من رخ داد که روح و جسمم را چون طوفان سهمگین درهم نوردید. یگانه دختر نازنینم که یکدنیا صفا و صمیمیت بود و نمونه بارز پاکیزگی و مظهر نجابت‏ وجاهت،تحصیل کرده،لیسانسیه ادبیات فارسی و فرانسه،آگاه بزبان انگلیسی بود در عنفوان جوانی رخت از این جهان درکشید و مرا و مادر بیچاره‏اش را داغدار کرد.

غصه و اندوه گریه و زاری روزان و شبان جانشین زندگی پرعشق و محبت ما شد.حوصله نوشتن‏ یادداشت،انجام کارهای روزانه،دیدوبازدید،مکاتبه با دوستان از من سلب‏ شد.متأسفانه یک سال بعد پایم شکست آنهم مزید بر علت گردید.من آرزو داشتم در دوران پیری و آخر عمر ایام را به مطالعه و سیر و سیاحت بگذرانم افسوس روزگار.

چنان زد بر بساطم پشت پائی‏ که هر خاشاک من افتاد جائی

در مرثیه‏ای در این باب میگویم:

از آن غافل که ایام ستمگر چه دارد با من دل خسته در سر نبودم واقف از تمهید ایام‏ که از زهر ستم تلخم کند کام

آری:

فلک را عادت دیرینه این است‏ که با آزادگان دائم بکین است

فریده نازنینم رفت و ما را بیچاره کرد .آنجا را ساخت.رضا شاه کبیر در 15 بهمن 1313 تشریف آوردند آنجا که سنگ بنا گذاشته‏ شد یعنی در زیر پلکان دانشکده طب بطرف جنوب،بنده در صف مقدم حضور داشتم.

بعد از اینکه سنگ بنا گذاشته شد شروع کردند به ایجاد ساختمانها و بتدریج که‏ ساختمانها تمام میشد مدارس عالی که در تهران دائر شده بود به محل جدید انتقال پیدا میکرد.

حالا ملاحظه میفرمائید که دانشگاه تهران علاوه بر عمارات کنونی در شهر،تعدادی‏ مؤسسات و سازمان‏های وابسته در امیر آباد دارد و همه آقایانی که ریاست دانشگاه را داشته‏اند زحماتی کشیده‏اند و در توسعه دانشگاه سهیم بوده‏اند تا دانشگاه بصورت یک مؤسسه عظیم‏ درآمده است و گمان نمیکنم محتاج به بیان جزئیات امر باشد.فقط آماری را اضافه عرض‏ می‏کنم که مقایسه بفرمائید.رضا شاه کبیر در آذر 1304 پادشاه ایران شد.در خرداد آن‏ سال ما دو مدرسه عالی داشتیم:یکی مدرسه طب و دیگری مدرسه حقوق،مدرسه طب‏ دویست دانشجو داشت و دوره‏اش چهار سال بود.مدرسهء حقوق 73 دانشجو داشت و دوره‏اش سه سال بود.جمعا 273 دانشجو داشتیم و فارغ التحصیل آن سال مدرسه طب‏ 37 نفر بود و فارغ التحصیل مدرسه حقوق 24 نفر.

حال به بینیم وقتی رضا شاه کبیر در شهریور 1320 از ایران رفت وضع از چه قرار بود:در خرداد آن سال دانشگاه تهران را داشتیم با پنج مدرسه عالی.در این دانشگاه‏ و پنج مدرسه عالی 395/3 دانشجو داشتیم و 566 معلم.

طبق کتاب آماری که وزارت علوم منتشر کرده اکنون 11 دانشگاه و 193 مدرسه عالی‏ و 000/151 دانشجو داریم با 726/6 معلم پیوسته کار یعنی تمام‏وقت.

من چون قلبم بیش از این اجازه صحبت نمیدهد اجازه میخواهم که سخن را بهمین جا ختم کنم و فقط دعا کنم که خداوند شاهنشاه ما را حفظ کند.

قریب سه سال است که از مرگ دخترم میگذرد.در این مدت گاهی بفکر بودم که اگر میسر شود به طبع و تنظیم یادداشت‏های خود ادامه دهم ولی چون نه حوصله داشتم و نه‏ وسیله برای طبع منصرف می‏شدم تا اینکه چندی قبل دوست عزیز آقای وحیدنیا مدیر مجلهء- وحید تشویق به نوشتن خاطرات لا اقل آن قسمت که مربوط بزندگی سیاسی من است نمود من‏ امر ایشان را بدو جهت اطاعت کردم یکی آنکه شاید مختصری مرا از خیال دخترم فارغ سازد، دوم به جهت روشن کردن یک قسمت از جریانات سیاسی در روزهای آخر سلطنت اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر در آن قسمت که با زندگی من مربوط است یا من شاهد آن بودم-اینک خاطرات‏ من و خوانندگان محترم.